

فصلنامه علمی - تخصصی دُر ذری (ادبیات غنایی، عرفانی)
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
سال سوم، شماره ششم، بهار ۱۳۹۲، ص. ۲۲-۷

جلوه‌های عاشقان و مرگ آنان در شاهنامه فردوسی

علی چوبینه^۱

محمدجواد قاسمی^۲

چکیده

سخن گفتن از عشق آن هم با آن دل‌انگیزی در نگاه اول، سهل و در چشم انداز دیگر کاری دشوار است «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها». دشوارتر از آن رو که پدیده‌ای نفسانی است که تا تجربه نشود، درک آن مشکل است و مهرانگیز از آن رو که پاک‌ترین احساسات انسانی است. در اهمیتش باید گفت که عشق نیز حماسه‌ای است که لطافت آن در منش و روح پهلوان تیلور می‌یابد. در این میان، شاهنامه کتابی است که از زندگی حرف می‌زند، بنابراین هرچه در زندگی هست، در این کتاب هم هست، از جمله عشق. در شاهنامه با عشق، به طور طبیعی روبرو هستیم؛ با مشارکت جسم و جان، هر جا زنی است و مردی، در آن غریزه ذاتی انسان تلطیف شده و با تمدن آراسته گردیده و برجسته‌ترین نمونه آن در بخش پهلوانی شاهنامه، دلدادگی زال و رودابه است. مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی، به معرفی عاشقان و مرگ آنان در شاهنامه و همچنین به بیان سختی‌ها و مشکلات پیش روی آنان پرداخته است.

کلیدواژه‌ها:

شاهنامه، فردوسی، عاشقان، مرگ، شعر کهن فارسی.

^۱ استاد مدعو زبان و ادبیات فارسی، واحد نورآباد ممسنی، دانشگاه آزاد اسلامی، فارس، ایران، literaturechobineh@gmail.com

^۲ استاد مدعو زبان و ادبیات فارسی، واحد نورآباد ممسنی، دانشگاه آزاد اسلامی، فارس، ایران

مقدمه

فی الجمله دنیا و اهل جهان و نیز هر شی که در کاینات است، از روز ازل با یکدیگر عشق می‌ورزند و تا قیامت خواهند ورزید، عشق آن جذبۀ صادق و لطیف انسانی است که داستانهای عشق و عاشق مردم در هر خطه پراکنده است، حتی که پیغمبران نیز از این جذبۀ پرایمانی متثنی نبودند، چنانچه داستان یوسف و زلیخا که ذکرش در قرآن مجید آمده مشهور است. جایی که عشق است، جذبه‌های بدی مانند کینه، بغض، عداوت، حسد و نفرت وجود ندارد و در راه عشق، رسوایی و بدنامی لازم و ملزوم است و در نزد عشاق این رسوایی معراج عشق شمرده می‌شود:

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را
(حافظ، ۱۳۸۱: ۱۸)

در هر زمان مردم به یکدیگر عشق ورزیده‌اند، و از سبب عشق کارهای ناکردنی و مشکل انجام داده‌اند حتی که نام ایشان بر صحیفۀ روزگار ثبت شده است. حافظ در این معنی می‌سراید:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبتست بر جریده عالم دوام ما
(همان: ۶۶)

شعرای فارسی بالخصوص شعرای صوفی ابیاتی چند در حمد و ستایش خدا، در نعت رسول (ص)، و در منقبت حضرت علی (ع) و نیز در وصف و ستایش اولیای اکرام سروده‌اند. از این رو ادب مخصوص به عنوان حمد، نعت و منقبت یعنی ادبیات مدیحه به وجود آمده است، و ادبیات عاشقانه در افق ادب تجلی نماید. این جلوه‌گری در شعر هر شاعر و در اثر هر نویسنده با آب و تاب جلوه می‌نماید.

شاهنامه مجموعه تاریخ و فرهنگ قوم ایرانی است که همه وجوه زندگی و معتقدات و باورها و دستاوردهای فکری و دینی و اخلاقی و اجتماعی ایرانیان را در خود منعکس کرده است. آنچه این مجموعه منسجم را از هر جهت ممتاز، برجسته و هنری و قابل توجه کرده است بهره‌مندی از مایه‌ها و جوهره عشق در بطن این اثر گرانبه است و باید یکی از علل توفیق شاهنامه را، همین عشق پاک و افلاطونی دانست که با ایمان پاک و اخلاص و صمیمیت و علاقه سراینده عجین است چنانچه اهل نظر و عرفان راز آفرینش و سروجود را در کلمه «عشق» خلاصه می‌کنند و عشق را مبنای آفرینش می‌دانند.

در بررسی جلوه‌های عاشقان در شاهنامه پرداختن به این سوالات درخور تأمل است که:

- آیا به حکم «من لم یذق، لم یدر» فردوسی شاعری عاشق پیشه بوده است؟
 - چه تفاوتی بین سرانجام داستانهای عاشقانه در زمان فردوسی با دوره‌های بعد وجود دارد؟
 - آیا عاشقان داستانهای فردوسی به زیور اخلاق و ادب و وفاداری آراسته هستند؟
 - آیا عشق منحرف و یا شخصیت منفی در بین عاشقان داستانهای شاهنامه وجود دارد؟
 - و به عبارتی دیگر چه زیباییهای دیگری در این داستانها توسط فردوسی به نمایش گذاشته شده است؟
- در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی برآنیم که به معرفی عاشقان و مرگ آنان و بیان مشکلات پیش روی آنان و از سوی دیگر به بیان تفاوت‌های عشق در شاهنامه و زمان بعد از او و به بیان دیگر زیباییهای به نمایش گذاشته شده توسط فردوسی و همچنین معرفی فردوسی به عنوان شاعری عاشق بپردازیم.

زندگی‌نامه و اثر شاعر

استاد بزرگ بی بدیل حکیم ابوالقاسم منصور بن حسن فردوسی طوسی، شاعر بزرگ حماسه سرای ایران ایران و یکی از شاعران مشهور عالم و ستاره درخشنده آسمان ادب فارسی و از مفاخر نامبردار ملت ایران است و به سبب همین عظمت

مقام و مرتبت، سرگذشت او مانند دیگر بزرگان دنیای قدیم با افسانه‌ها و روایات مختلف درآمیخته است. مولد او قریه باژ از ناحیه طابران طوس بوده، یعنی همانجا که امروز آرامگاه اوست، و او در آن ده در حدود سال ۳۲۹-۳۳۰ هجری، در خانواده‌ای از طبقه دهقانان چشم به جهان هستی گشود (صفا، ۱۳۸۲: ۱۱۶).

فردوسی از چنین طبقه اجتماعی ایران و به همین روی از تاریخ ایران آگاه بود، به ایران عشق می‌ورزید، بذکر افتخارات ملی علاقه و از سرگذشت نیاکان خویش آگاهی داشت و این گروه دلبستگی عجیبی به سنت و فرهنگ ایرانی داشتند و روایات تاریخی را می‌دانستند و آن را سینه به سینه به نسل‌های بعد از خود انتقال می‌دادند. وی از خاندانی صاحب‌مکنت و ضیاع بود و بقول نظامی عروضی صاحب چهار مقاله در دیه باژ «شوکتی تمام داشت و بدخل آن ضیاع از امثال خود بی نیاز بود» ولی این نیازش پایدار نماند زیرا او همه سودهای مادی خود را بکناری نهاد و وقتی تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا در خطر نیستی و فراموشی یافت هم خود را باحیاء تاریخ گذشته مصروف داشت و از بلاغت و فصاحت معجزه آسای خود در این راه یاری گرفت، از تهیدستی نیندیشید، سی سال رنج برد، و به هیچ روی، حتی در مرگ پسرش، از ادامه کار باز نایستاد، تا شاهنامه را با همه رونق و جلا و شکوه و جلالش، جاودانه برای ایرانی که می‌خواست جاودانی باشد، باقی نهاد «که رحمت بر آن تربت پاک باد» (همان، ۱۱۷).

کدام داستان عاشقانه فارسی را می‌شناسید که مانند داستانهای عاشقانه شاهنامه در آنها جمال و لطافت زنان با عفت و پاکدامنی جوانمردان همراه باشد؟ اگر نیم‌نگاهی به داستانهای زال و رودابه، بیژن و منیژه، سودابه و سیاوش و... که مهمترین داستانهای عاشقانه است بیندازیم به این باور می‌رسیم که رقت احساسات و جلال پهلوانان توأم با خرد و اعتقادات دینی است و خبری از زبونی و پریشانی فکری نیست.

نکته قابل توجه دیگر آنکه در داستانهای عاشقانه شاهنامه عاشقان را گریان و نالان نمی‌بینیم و معشوق با ناز و کرشمه او را از خود نمی‌راند. وقتی عاشق ابراز عشق می‌کند نیاز معشوق به عشق عاشق شدیدتر و بیشتر از اشتیاق عاشق است و این دو سره بودن عشق توأم با اخلاص و صداقت در عشق است و عاشق و معشوق در عشق خود تا آخرین نفس وفا دارند. دیدگاه فردوسی در برخورد با زن دقیق و از نقطه نظر جوهره وجودی او مثبت است. وی در هنگام قضاوت زنان را موجودی ضعیف نمی‌داند بلکه از آنان به عنوان پهلوان یاد می‌کند. برخی از آنان کسانی هستند که در جنگها شرکت می‌کنند و از دژها در کنار سایر پهلوانان نگهداری می‌کنند. «گرد آفرید» از جمله زنان ایرانی است که دارای چنین خصوصیتی است، وی کمند افکن جنگجوی است:

زنی بود بر سان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون نامدار^۱

۱۹۸/۱۸۴/۲

زنان شاهنامه در عین برخورداری از فرزانی، بزرگ منشی و حتی دلیری از جوهر زنانه نیز بهره‌مندند. زنانی چون رودابه، تهمین، فرنگیس، جریره، منیژه، گرد آفرید و شیرین همه عشق و احترام بر می‌انگیزند و همه زیبایی بیرونی و هم سیرت درونی دارند و تنها زن بد نام شاهنامه سودابه است. عشق زنان در شاهنامه پاک و نجیبانه است؛ رودابه دختر مهرباب کابلی، نادیده دلباخته زال می‌شود و تهمین دختر شاه سمنگان نیز به همین شیوه و این زنان به طرز عجیبی جسارت عاشقانه را با پاکدامنی می‌آمیزند.

معنی عشق

موضوع بسیار لطیف و باریکی که عرفا و شاعران در تار و پود سخن خود گنجانده‌اند عشق است، نکته‌ای که از هر زبان می‌شنویم نا مکرر می‌نماید. این لطف و شور و حالی که در اشعار فارسی است بی‌گمان تا حد زیادی زاییده ذوق و بیان صوفیان است که سخن را به لطافت نسیم و صافی و درخشندگی و روانی جویباران و ترنم و خوش آهنگی پرندگان خوش آهنگ رسانده‌اند (قیصری، ۱۳۹۲: ۳۶).

عشق معنی‌ها و تعاریف گوناگون دارد که یکی از معنی‌های آن دوست داشتن به حد افراط است که به درجاتی تقسیم می‌شود؛ مانند عشق به دانستن، عشق به علم، عشق به حیات، عشق به وطن و هم‌نوع و ... که مترادف آن حب است. در معنی دیگر عشق عاطفه‌ای است که احساس حاکم بر آن محبت و غریزه است و هدف آن بستگی به شخص دیگر و ایجاد خوشی و آسایش خاطر در اوست و خاطر کسی را خواستن است مانند عشق به فرزند، عشق به مادر و عشق به همسر که مترادف آن خاطر خواهی است (قاسمی، ۱۳۸۰: ۱۹).

عشق در متداولترین و عامترین مفهوم روانشناسی‌اش، به هیجان اولیه و نامشخص جستجوی لذت جنسی تعبیر می‌شود مانند عشق به جنس مخالف، عشق به همجنس و ... (مشیری، ۱۳۷۹: ۲۱).

سیر عشق در ایران قبل از اسلام

اگر قایل به عشق الهی و انسانی باشیم باید دوران صدر اسلام را زمان شکل‌گیری و نضج یافتگی عشق الهی و عرفانی و دوران پیش از اسلام را زمان بروز و ظهور عشق انسانی و جسمانی دانست. نمونه‌های بارز آن را می‌توان هم در ادبیات عرب و هم فارسی دید. در ایران پیش از اسلام عشق جسمانی است و داستان ویس و رامین که در نیمه اول قرن پنجم هجری سروده شده است منظومه عشقی است که حوادث آن مربوط به دوره اشکانیان است (قاسمی، ۱۳۸۰: ۲۲). و همچنین داستان عاشقانه پانتیا که زن آبرادات، فرمانروای شوش است مربوط به ایران باستان می‌باشد که در زمان کورش روی داده است.

عشق در قرآن و احادیث

اولین منبعی که در متون اسلامی از عشق سخن به میان آورده است قرآن مجید است، گرچه کلمه عشق در قرآن و احادیث بکار نرفته است ولی بصورت «حب، ود، هوی» آمده است. در سوره مایده آیه ۵۴ داریم: یا ایها الذین آمنوا من یرتد عن دینه فسوف یعملی الله بقوم یحبهم و یحبونه (هرکس از شما که از دینش برگردد باکی نیست، چه خداوند به زودی قومی بیاورد که دوستشان داشته باشند) و همچنین در سوره بقره آیه ۶۵ و آل عمران آیه ۳۱ در مورد عشق و دوستی سخن به میان آورده است و در قرآن غیر از آیات، داستان دل‌انگیز و عاشقانه یوسف و زلیخا آمده است که احسن القصص نامیده شده است. رسول خدا (ص) در این باره می‌فرماید: «آنکه عاشق شد و کتمان کرد و عفاف ورزید و صبر نمود خداوند او را می‌آمرزد و او را وارد بهشت می‌گرداند» (کنز العمال، ج ۲-۷۰).

عشق از دیدگاه عرفا

ابوالحسن خرقانی می‌گوید: «عشق بهره ایست از آن دریا که خلق را در آن گذر نیست، آتشی است که جان را در او گذر نیست آورد و بردی است که بنده را خیر نیست در آن، و آنچه بدین دریا نهند باز نشود مگر دو چیز: یکی اندوه و یکی نیاز» (عطار، ۱۳۶۰: ۷۰۸) و همچنین جنید در این باره می‌گوید: «محبت آنست که سخت بخواهی و نرسی» (قشیری، ۱۳۸۱: ۵۴۱).

منشأ عشق

عده‌ای منشأ عشق را حسی می‌داند که از سماع و نظر بوجود می‌آید چنین عشقی جسمانی است با چشم یا گوش ادراک می‌شود و دل را به طپش وادار می‌دارد و معطوف به زیبایی جسمانی معشوق است چنانچه بابا طاهر عریان اینگونه می‌سراید:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هرچه دیده بیند دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

ولی عنصر المعالی صاحب قابوسنامه عشق را ناشی از دیدار می‌داند: «نخست چشم بیند، آنگه دل پسندد...» (عنصر المعالی، ۱۳۸۰: ۱۸۳).

در شاهنامه فردوسی زال و رودابه با شنیدن وصف زیبایی دیگری عاشق می‌شود:

چو بشنید رودابه آن گفت و گوی برافروخت و گلنار گون کرد روی

دلش گشت از آتش از مهر زال از او دور شد خورد و آرام و حال

۳۷۴/۳۷۳/۱۶۰/۱

و بعضی مانند اریطیس منجم به منشأ نجومی عشق مبتنی بر تأثیر ستارگان معتقدند.

عشق در ادب فارسی

عده‌ای کلمه عشق را نخستین بار در شعر شهید بلخی ذکر کرده‌اند به اعتبار سال مرگ او که مدتی پیش از رودکی در گذشته است:

عشق او عنکبوت را ماند تنیده است تفته گرد دلم

این کلمه نیز در اشعار رودکی آمده است و در ادب عرفانی پیش از شهید بلخی دست کم در یک رباعی که از بایزید بسطامی نقل شده کلمه عشق دیده می‌شود:

ای عشق تو کشته عارف عامی را سودای تو گم کرده نکنونامی را

شوق لب میگون تو آورده برون از صومعه بایزید بسطامی را

حتی در ادب عربی پیش از اسلام نیز به کار نرفته اما پیش از آنکه به ادب فارسی راه یابد در ادب عربی وجود داشته است (مدی، ۱۳۷۱: ۱).

انواع عشق در ادبیات فارسی

در ادبیات فارسی عشق را می‌توان از دو جنبه مورد بررسی قرار داد. عشق مجازی یا انسانی و عشق الهی یا عرفانی.

عشق مجازی

عشق مجازی یا انسانی که عشق ورزی به هم نوع است از آغاز در ادبیات فارسی مطرح بوده و در آثار اولین شاعران پارسی زبان چون رودکی، فرخی، منوچهری... وجود دارد.

فرخی عشق را اینگونه تعریف می‌کند:

وای آنکو بدام عشق آویخت خنک آنکو ز دام عشق رهاست

عشق بر من و رعنا بگشاد عشق سر تا بسر عذاب و عناست (فرخی سیستانی، ۱۳۶۳: ۸۳)

فردوسی نیز در شاهنامه داستانهای معروف عاشقانه‌ای چون زال و رودابه و رستم و تهمنه و بیژن و منیژه را به نظم کشیده است. وی در دلدادگی زال به رودابه می‌گوید:

دل زال یکباره دیوانه گشت خرد دور شد عشق فرزانه گشت
(فردوسی، ۱۳۸۳: ۶۵۲)

اوج داستانهای عاشقانه را می‌توان در آثار نظامی چون لیلی و مجنون و خسرو و شیرین دید. مهارت نظامی در سرودن مثنوی باعث شد شاعران بعدی در تمام دوره‌های ادبی زبان فارسی از او تقلید کنند. نظامی در شیفتگی مجنون به لیلی می‌گوید:

مجنون چو شنید پند خویشان از تلخی پند شد پریشان
زد دست و درید پیرهن را کاین مرده چه می‌کند کفن را
چون وامق از آرزوی عذرا گه کوه گرفت و گاه صحرا... (نظامی، ۱۳۳۵: ۲۵۶)

عشق حقیقی یا عرفانی:

عشق حقیقی، عشق به ذات خداوند است که خیر و کمال مطلق است. «او (افلاطون) عشق مجازی را باعث خروج جسم از عقیمی و به وجود آمدن فرزند و ابقای نوع می‌داند و عشق حقیقی را نیز سبب خروج روح از عقیمی و رهایی از نازایی دانسته که سبب درک اشراق و زندگی جاوید و شناخت جمال حق و نیکی مطلق و حیات روحانی می‌شود.» در تمام مکتبهای عرفانی از جمله عرفان اسلامی، عشق اساسی‌ترین و مهمترین مسأله محسوب می‌شود و در اصطلاح تصوف و عرفان، اساس و بنیاد هستی بر عشق نهاده شده و محبت پایه و اساس زندگی و بقا موجودات عالم را موجب می‌شود و جنبش و حرکت زمین و آسمان و همه‌ی موجودات به وجود عشق وابسته است. بقول نظامی:

گر از عشق آسمان آزاد بودی کجا هرگز زمین آباد بودی
(نظامی، ۱۳۸۳: ۱۴۲)

با وجودیکه عشق اساسی‌ترین مسئله عرفانی است اما عارفان از شرح و توصیف آن اظهار ناتوانی کرده‌اند و گفته‌اند: هر که عشق را تعریف کند آن را نشناخته است.

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن
گرچه تفسیر زبان روشن‌گرست لیک عشق بی زبان روشن‌تر است
(مولوی، ۱۳۷۴: ۴۲)

حافظ چنین گوید:

سخن عشق نه آن است که آید به زبان ساقیا می‌ده و کوتاه کن این گفت و شنفت
(حافظ، ۱۳۸۶: ۲۵۶)

سنایی در اثر مشهورش "حدیقه الحقیقه" فصلی با نام و عنوان "فی ذکر العشق و فضیله" دارد و می‌گوید:

دلبر جان ربای عشق آمد سر برو سر نمای عشق آمد
عشق با سر بریده گوید راز ز آنکه داند که سر بود غماز...

بنده عشق باش تا برهی از بلاها و زشتی و تبهی

بنده‌ی عشق جان حر باشد مرد کشتی چه مرد در باشد (سنایی، ۱۳۸۹: ۵۳)

عشق در شاهنامه فردوسی

عشق در شاهنامه، عشقی پاک و مقدس و آسمانی است و این عشق جنبه طبیعی و در عین حال با روح حماسه کاملاً سازگاری دارد. تنها عشقی که شاید نمی‌توان آن را عشق حماسی شمرد عشق شیرویه به شیرین و یا سودابه به سیاوش است. این دو داستان حکایت هوس بازی کسانی است که بدنبال هیجانات حریصانه شهوانی خویش می‌باشند؛ بنابراین وقتی سودابه احساس می‌کند سیاوش تن به درخواست او نمی‌دهد خود را ناکام می‌بیند و خشم و کینه خود را همراه با تهمت و دروغ به او ابراز می‌کند.

از آن برخاست با خشم و جنگ بدو اندر آویخته سودابه چنگ

۳۳۱/۲۵/۳

در دیگر داستانهای عاشقانه شاهنامه زیبایی، قدرتمندی و خردمندی از مهمترین خصیصه و انگیزه‌های عشق محسوب می‌شود؛ جالب اینجاست که اینگونه داستانها عاری از هجران و فراق و آه و ناله معمول داستانهای عاشقانه است. زیرا اینگونه امور جایی در حماسه ندارند ولی آنچه بر جذابیت داستانها افزوده است ایجاد بحرانهاست. مشکلی که بر سر راه عشق رودابه و زال هست این است که مهربان از نژاد ضحاک است و منوچهر از نژاد فریدون و ایرانیان نفرینی عجیب از ضحاک و کارهای اهریمنی او دارند و به همین جهت منوچهر ابتدا به ساکن این پیوند را نمی‌پذیرد ولی سرانجام عشق بر این بحران غلبه کرد. در داستان بیژن و منیژه، معشوق دختر افراسیاب بزرگترین دشمن ایران است و اسارت بیژن، نوه رستم مایه ننگ ایرانیان است و نجات وی کاری دشوار و با خطر نابودی همراه است اما عشق به راحتی این مشکل را حل می‌کند.

درجات عشق در شاهنامه

عشق به وطن

یکی از درجاتی که برای عشق قایلند، عشق به وطن است و مثنوی سرایی فردوسی برخلاف معاصران او نه در ستایش معشوق و نه زندگان صاحب قدرت بود؛ بلکه کوششی در این راستا و برای زنده نگه داشتن هویت فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و دینی ... یک ملت است. فردوسی در شاهنامه اینچنین عشق و علاقه خود را نسبت به وطن و فرهنگش نشان می‌دهد:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی ۱۱۸/۱۴۳۷

دریغ است که ایران ویران شود کنام شیران و پلنگان شود ۱۰۲۷/۱۳۱/۴

عشق به فرزند

تهمینه یکی از جسورترین و شجاعترین زنان شاهنامه است و مظهر اراده آزاد زن در هستی است. او که به انگیزه عشق، خود را به رستم تسلیم می‌کند و در واقع، پا بر قوانین خشک و مناسبات حاکم بر جامعه می‌نهد؛ در وجود او عشق به محبوب و سپس به فرزند، فقط غریزه طبیعی نیست و در جریان داستان اینچنین مهر و علاقه مادری اوست که به سهراب هشدار می‌دهد:

پدر گر شناسد که تو زین نشان شدستی سرافراز گردنکشان

چه داند بخواندت نزدیک خویش دل مادرت گردد از درد ریش

۱۳۱-۱۳۰/۱۷۸/۲

و سرانجام پس از مرگ سهراب یکسال بیشتر زندگی نکرد.

عشق به پدر

سهراب پدر را نادیده و نشناخته به او عشق می‌ورزد و در جستجوی مهرآمیز خود قبول خطر می‌کند. او در شیفتگی خود خاموش نمی‌ماند و آمده است تا همه زندگی خود را در بهای رسیدن به پدر نثار کند و رستم در قلب سهراب در دیدار نخست کشتی مهرانگیز دارد و در حرکات او نشانه‌های پدر را می‌شناسد و می‌کوشد عاطفه و عشق فرزندی را در قلب این پهلوان تروشرو زنده کند و او را به آشتی فرا می‌خواند:

به رستم بپرسید خندان دو لب تو گفتی که با او به هم بود شب
 که شب چون بدت روز چون خاستی ز پیکار بر دل چه آراستی ۸۲۹-۸۳۱/۲۳۲/۲
 دل من همی با تو مهر آورد همی آب شرمم به چهر آورد ۸۳۵/۲۳۳/۲

عشق به همسر

فرنگیس دختر افراسیاب، زن سیاوش و همسر مهربان اوست و بهتر از همه خوبان است.
 نبود اندر او نیز یک چیز زشت تو گفتی مگر حور بود از بهشت

۱۴۵۰/۹۴/۳

بی آنکه با پدر نارواکاری داشته باشد؛ به همسر خود عشق می‌ورزد و در همه حال یار و یاور اوست و آنگاه چون فرنگیس، سیاوش را مجروح و دریند دید؛ چهره به ناخن خراشید؛ خون از دیدگان بارید و فغان برکشید.

عشق منحرف

درباره سودابه این زن بیگانه بد نهاد با هوس، درشتیهای کلام همه به جاست. سودابه نماد و نماینده زنی بسیار هوسباز و حيله‌گر است و گویا او عاشق پادشاه ایران کی کاوس نیست، او عاشق پادشاهی است و مصداق عشق نابخردانه است و بار دیگر سالهای سال می‌گذرد و ناگهان صاعقه‌ای فرود می‌آید و جان او از همسر سیاوش پر می‌شود که می‌گوید:

هر آن کس که از دور بیند تو را شود بیهش و برگزیند تو را
 ۳۶۵/۲۱/۳

و در نهایت در کوشش و تفلاست تا کار سیاوش را بسازد و آخر الامر می‌سازد (مسکوب، ۱۳۵۷: ۱۳۸).

عشق به مقام

اسفندیار فرزند گشتاسب است و او که مانند پدر عطش سیر ناپذیری در بدست آوردن تاج و تخت دارد به هیچ کس جز تخت پادشاهی نمی‌اندیشد و اسفندیار همانند پدرش گشتاسب خواهان تاج و تخت پادشاهی پدر می‌شود و در پیش مادر اینچنین شکوه آغاز می‌کند و می‌گوید اگر پدر پیمان به جای آورد و پادشاهی را به من سپرد پیوسته وار به خدمتش می‌کوشم و گرنه:

به مردی من آن تاج برسر نهم به ایرانیان گنج و کشور دهم
 ۱۶۵/۲۲۷/۶

و در آخر پدر شرط ناممکنی (دستگیری رستم) برای او تعیین می‌کند که سر انجام به مرگ اسفندیار می‌انجامد.

نشانه‌های عشق در عاشقان داستان‌های شاهنامه

عاشق بیقرار است:

در داستانهای شاهنامه یکی از راههای عاشق شدن، شنیدن وصف معشوق از کسانی است که او را دیده‌اند و در این میان زال با شنیدن وصف رودابه بر وی عاشق می‌شود و آرام و قرار ندارد و کمتر می‌خوابد:

برآورد مر زال را دل بجوش چنان شد کزو رفت آرام و هوش
شب آمد پر اندیشه بنشست زال بنا دیده برگشت بی خورد و هال
۳۲۴-۳۲۵/۱۵۷/۱

راز عاشق پوشیدنی نیست:

در داستانهای عاشقانه، نه عاشق و نه معشوق توانایی کتمان عشق را ندارند و ناآرام و بی‌قرارند؛ چنانچه در داستان زال و رودابه پرستنده به راحتی از عشق رودابه آگاهی می‌یابد:

پرستنده با ماه دیدار گفت که هرگز نماند سخن در نهفت
مگر آنکه باشد میان دو تن سه تن نانهاست و چار انجمن
۴۱۶-۴۱۷/۱۶۳/۱

رنگ چهره:

یکی از نشانه‌های عشق تغییر حالت در چهره عاشق است. عاشق گاه ممکن است با یک خبر چهره‌اش زرد یا برعکس با شنیدن خبر خوش چهره‌اش سرخ شود؛ چنانچه وقتی پرستندگان زال را برای رودابه توصیف می‌کنند چهره‌اش سرخ و لبش خندان می‌شود:

بدیدار شد چون گل ازغوان سہی قد و زیبا رخ پهلوان
رخ من پی‌شش بیاراستی بگفتار و زان پس بها خواستی
همی گفت و لب را پر از خنده داشت رخان همچو گلنار آکنده کرد
۸۵۹-۸۶۰/۱۹۱/۱

آراستن عاشق و معشوق

در شاهنامه عاشق و معشوق هنگام دیدار با یکدیگر خود را می‌آرایند. رودابه در دیدار با زال خویش را با انواع جواهرآلات می‌آراید و سبب شگفتی زال می‌گردد:

شگفت اندر او مانده بد زال زر برآن روی و آن موی و بالا و فر
ابا یاره و طوق با گوشوار ز دینار و گوهر چو باغ بهار
۵۶۶-۵۶۷/۱۷۳/۱

دسته‌بندی عاشقان در شاهنامه

در شاهنامه فردوسی به پادشاهان و پهلوانان و زنان عاشق اشاره شده است که به معرفی آنها می‌پردازیم.

پهلوانان عاشق

عشق پهلوانان در شاهنامه با رویدادهای پرفراز و نشیب همراه است و آنان را به بیماری دچار نمی‌کند و مانع بروز ویژگیهای پهلوانی آنان نمی‌شود و به دیگر سخن عشق آنان به روح حماسی اثر آسیب نمی‌زند.

بیژن

بیژن پسر گیو گودرز است که در نبرد هماون، فرماندهی میمنه سپاه ایران را داشت و دلاورانه پیکار می‌کرد. ماجرای عشق بیژن به منیژه از داستانهای زیبای شاهنامه است و در این داستان چند تیره از طبایع انسانی به کار می‌افتند: مردانگی و مقاومت بیژن، حسد گرگین، وفاداری منیژه، و سرانجام از پس تاریکی و چاه، روشنائی نجات سر برمی‌آورد. شاهنامه خواسته است بگوید:

در نومییدی بسی امید است پایان شب سیه سپید است
(اسلامی ندوشن، ۱۳۷۳: ۸۲)

زال

زال فرزند مرغ پرورده جهان پهلوان سام، جوان برومندی شده و به رودابه دختر مهرباب پادشاه کابل مهر می‌ورزد. او اولین عاشق کتاب حکیم توس است و چه زیبا منوچهر او را توصیف می‌کند:

چنین گفت مر سام را شهریار که از من تو این را بزهار دار
بخیره میازارش از هیچ روی به کس شادمانه مشو جز بدوی
که فرکیان دارد و چنگ شیر دل هوشمندان و آهنگ شیر
۱۸۵-۱۸۷/۱۴۸/۱

سهراب

پسر رستم و تهمینه است. رستم چون تهمینه را بدرود می‌کرد مهره‌ای به وی داد و از او خواست تا در صورتیکه که باردار شد و فرزندی آورد اگر دختر بود آن مهره را در گیسوی وی و اگر پسر بود بر بازوی وی ببندد، قضا را تهمینه باردار گشت:

چون نه ماه بگذشت بر دخت شاه یکی پورش آمد چو تابنده ماه
چو خندان شد و چهره شاداب کرد ورا نام تهمینه سهراب کرد
۱۱۲-۱۱۷/۱۷۸/۲

افراسیاب سهراب را با هدیه فراوان و دوازده هزار سپاه به ایران می‌فرستد و در دژ سپید با دلاوران ایران می‌جنگد و در همین جاست که ماجرای عشق او نمایان می‌شود و هجیر را گرفتار ساخت و در این هنگام دختر کژدهم که درع سواران پوشیده است به رزمگاه رو می‌نهد و پس از نبرد، چون گردآفرید یارای مقاومت در برابر سهراب را ندارد؛ روی از نبرد بر می‌دارد و سهراب بر او می‌تازد:

چو آمد خروشان بتنگ اندرش بچنبید و برداشت خود از سرش
رها شد ز بند زره موی اوی درفشان چون خورشید روی اوی
بدانست سهراب کو دختر است سر و موی از در افسرست
۲۲۶-۲۲۸/۱۸۶/۲

و سهراب از زیبایی گرد آفرید خیره می‌شود:
دو چشمش گوزن و دو ابرو کمان تو گفתי همی بشکفد هر زمان
۲۴۵/۱۸۷/۲

گردآفرید چون سهراب را تورانی می‌شناسد، یعنی غیرایرانی، به اظهار دل بستگی او جواب مساعد نمی‌دهد. او را دوست دارد، ولی با خود می‌گوید که حیف که این جوان ایرانی نیست! غیرت ایرانی بودن، بر بارقه عشق غلبه می‌کند. داستان بر این نکته تکیه دارد که ایران برتر از هر چیز، حتی عشق! این است که عشق این دختر مانند آذرخش، می‌درخشد و ناپدید می‌شود.

پادشاهان عاشق

عشق پادشاهان در شاهنامه به روانی و آسانی به پیش می‌رود و با به کارگیری زور یا برای استواری سلطنتشان و آشتی دو کشور با معشوقه خویش ازدواج می‌کنند و عشق و ازدواج آنان با شکوه و براساس آیین‌های درباری است.

خسرو

خسرو پرویز، پرویز پسر هرمز شاه، که گاهی او را پرویز و زمانی خسرو می‌خوانند. هرمز خسرو را سخت دوست می‌داشت و پیوسته با وی بود. خسرو پس از ازدواج با دختر قیصر روم روزی به شکارگاه رفت و شیرین که مدت‌ها او را ندیده بود در ایوان خسرو بر آمد و با شاه دیدار کرد و با او از مهربانی‌های گذشته سخن گفت. داستان عشق خسرو به شیرین در جوانی خسرو آغاز شده بود ولی فردوسی در دوره‌های نبرد خسرو پرویز بدان توجه نکرده است (قاسمی، ۱۳۸۰: ۱۱۴).

کاوس

بزرگ‌ترین پسر کی قباد، پادشاه ایران است چون به پادشاهی رسید پس از جنگ و لشکر کشی‌های فراوان به خشکی لشکر کشید و در بر بستان با سپاه تازیان جنگید و پیروز شد و شاه هاماوران پذیرفت که مالیات زیاد پردازد اما چون کاوس شنیده بود که شاه هاماوران را دختری است:

که از سرو بالاش زیباتر است ز مشک سپاه بر سرش افسر است

۷۳/۱۳۱/۲

مردی بیدار دل را به نزد شاه هاماوران فرستاد و آن دختر را که سودابه نام داشت خواستگاری کرد و شاه هاماوران ناگزیر به این درخواست موافقت کرد و دختر را با هدیه فراوان نزد کاوس فرستاد.

زنان عاشق

زنان شاهنامه نمونه زنان تمام عیار هستند مانند تهمینه و رودابه و... که بسیار مورد احترام هستند و بسیار عجیب است که در تمام داستانهای عاشقانه شاهنامه، زن پیشقدم می‌شود و این خود می‌نماید که تا چه اندازه خواست طبیعی ادامه نسل (که زن امانتدار آن است) به کار می‌افتد. زن در عمق نهاد خود، طالب مردی است که بتواند بهترین فرزند را برای او بیاورد (نمونه‌اش تهمینه) و برای این منظور مردی را برمی‌گزیند که این خواست را اقتناع کند. زن در شاهنامه بر این نظر است که «کسی که مرد کارزار است، مرد بستر هم هست» و در اینجا به معرفی زنان عاشق در شاهنامه می‌پردازیم.

سودابه

دختر شاه هاماوران و زن کی کاوس شاه ایران است. این زن چنانکه می‌دانیم فتنه‌ای بزرگ در دربار کاوس بر پا می‌کند. دلبستگی شهبانی و مکارانه او به ناپسریش سیاوش - که حکم مادر او را دارد - سپس دسیسه‌هایش که منجر به نابودی شاهزاده می‌گردد، او را زن پتیاره‌ای معرفی کرده؛

چنین گفت که آمد سیاوش به تخت بر آراست چنگ و درآویخت سخت

که جز تو نخواهم کسی را ز بن جز اینت همی راند باید ساختن

۲۴۲-۲۴۳/۲۶/۳

تهمینه

دختر شاه سمنگان است که چون رستم به سرای شاه سمنگان رفت شب هنگام برآسود دیر گاهان به خوابگاه رستم رفت و به رستم ابراز عشق کرد و خود را به وی شناساند و گفت:

به کردار افسانه از هر کسی شنیدم همی داستانت همی بسی

تو را ام کنون گر بخواهی مرا نبیند زین مرغ و ماهی مرا

۱۹۷/۱۲۳/۲

و رستم پیشنهاد او را پذیرفت و او را از پدر خواستگاری کرد و شاه سمندگان نیز شادمانه دختر خود را به رستم داد.

گلنار

که گلنار بد نام آن ماه روی نگاری پر از گوهر و رنگ و بوی

۱۹۷/۱۲۳/۷

کنیز اردوان بود که برای شاه چون دستور و گنجور بود و اردوان او را بسیار دوست می داشت. روزی گلنار بر بام کاخ شاه برآمد و اردشیر بابکان را دید و بدو دل بست و شب هنگام با کمند از کاخ فرود آمد و به نزد اردشیر رفت و خود را به اردشیر چنین معرفی کرد:

دلارام گنجور شاه اردوان که از من بود شاد و روشن خواه

۲۱۰/۱۲۴/۷

و سرانجام شب هنگام با گوهرها به نزد اردشیر آمد و با وی به پارس گریخت.

مالکه

دختر طایر غسانی است از نوشته که پیوندان نرسی، شاه ایران بود. چون شاپور ذوالاکتاف یک ماه پدر مالکه را در حصار گرفت و کاری از پیش نبرد، روزی مالکه شاپور را را بر اسب دید و به او شیفته شد و دایه خود را به پیغامبری نزد شاپور فرستاد که:

بگوش که با تو ز یک گوهرم هم از تخم نرسی گند آورم

مرا گر بخواهی حصار آن توست چو ایوان بیابی نگار آن توست ۶۰/۲۲۲/۷

شاپور نیز با دایه پیمان بست که مالکه را به زنی بگیرد و مالکه با مست کردن بزرگان، شاپور را به دژ راه داد و طایر را در حالیکه دست بسته نزد شاپور آوردند؛ دانست که دخترش حيله کرده است. پس شاپور را گفت:

چنین هم تو از مهر او چشم دار ز بیگانگان زین سپس خشم دار

۱۱۱/۲۲۵/۷

اما شاپور طایر را کشت و مالکه را گرمی داشت (رستگار فسایی، ۱۳۶۹: ۹۶۶).

مرگ عشاق

در این قسمت به سرانجام و مرگ عاشقان در شاهنامه می پردازیم.

کیکاوس

کیخسرو پس از تاجگذاری، پیوسته با کاوس بود تا آنکه روزی کاوس از کیخسرو خواست تا از افراسیاب کینه خواهی کند و بدین ترتیب دوره جدید نبردهای ایران و تورانیان آغاز شد که در نخستین مراحل آن هفتاد تن از خاندان کاوس کشته شدند ولی سرانجام کیخسرو پیروز می شود و پس از این پیروزی کاوس در هنگامیکه کیخسرو به ایران باز می گشت دستور داد شهرها را آذین بستند و کاوس با خدای راز و نیاز کردن گرفت که:

چو سالم سه پنجاه برسر گذشت سر موی مشکین چو کافور گشت

همان سرو یا زنده شد چون کمان ندارم گران کمر سر آید نهان

بسی برنیاید بدین روزگار کزو مانند نام از جهان یادگار

۳۳۹۹-۳۵۰۱/۳۷۶/۵

کیخسرو دو هفته در سوگ وی بنشست و کاخی بلند برای ستودن وی ساخت.
«بنابر روایت ابو حنیفه دینوری مردم ایران بر کاوس می‌شورند و او را عزل و زندانی می‌کنند و او در زندان می‌میرد و کیخسرو به پادشاهی برگزیده می‌شود» (رستگار فسایی، ۱۳۶۹: ۶۵۳).

خسرو

وقتی خسرو بیدادگری پیشه کرد و فرخ آرمگان را با باژ گیری و ستم بر مردم گماشت و مردم از او ناخشنود شدند و از ایران گریختند. و سرانجام دشمنان خسرو، پسرش شیرویه را به شاهی برداشتند و شیرویه با دشمنان پدر همدستان شد و مهر هرمز را به کشتن خسرو گماشت و خسرو که در بند پیوسته با شیرین بود، چون خونی خود را شناخت به خدمتکار خود فرمان داد که:

برو تشت آب آر و مشک و عبیر یکی پاکتر جامه دلپذیر
ز پیشش پیامد پرستار خرد یکی تشت زرین بر شاه برد
ابا جامه و آبدستان و آب همی کرد خسرو به بردن شتافت
۴۵۱-۴۵۷/۲۸۲/۹

پس مهر هرمز در سرای را بست و:

سبک رفت و جامه ازو در کشید جگرگاه شاه جهان بر درید
بپیچید و بر زد یکی سرد باد بزاری بر آن جامه بر، جان بداد
۵۵۹-۵۶۰/۲۸۳/۹

زال

چون بهمن به پادشاهی رسید به کین خواهی پدر برخاست و به سیستان لشکر کشید و زال را به بند کشید ولی با پایمردی پشوتن آزاد گشت و پس از این نشانی از زال در شاهنامه نیست. در متون مختلف در سرانجام زال اختلاف هست. «طبری می‌نویسد که بهمن رستم و پدرش را کشت. و در غررثعالبی آمده است که بهمن می‌خواست زال را بکشد و پشوتن میاجگیری کرد و بهمن زال را بخشید و مسعود مروزی نیز گفته است که بهمن زال را کشت» (رستگار فسایی، ۱۳۶۹: ۴۹۶).

سهراب

سهراب در جنگ با رستم او را بلند کرد و بر زمین زد اما رستم با نیزنگ از چنگ سهراب و مرگ گریخت و برای بار دوم با یکدیگر کشتی گرفتند و این بار پیروزی با رستم بود که:

خم آورد پشت دلیر جوان زمانه پیامد نبودش توان
سبک تیغ تیز از میان برکشید بر پور بیدار دل بردید
۸۸۹-۸۹۰/۲۳۷/۲

بیژن

بیژن در لشکر کشی بزرگ کیخسرو و برای نبرد با افراسیاب نیز حضور داشت و چون کیخسرو اندیشه بریدن از جهان کرد، بیژن را دو انگشتی یاقوت که نام شاه بر آن بود، بخشید و از وی خواست تا لهراسب را که پادشاه آینده ایران بود به بارگاه آورد. بیژن سپس کیخسرو را که یک روز و یک شب راه بدرقه کرد ولی دیگر باز نگشت و در برف گم شد (قاسمی، ۱۳۸۰: ۱۲۴).

مالکه

دختر طائر عرب از غسانیان و از مادر به نرسی مرسد. مالکه بر خلاف میل پدر دژ را به روی شاپور و سپاهیانش می‌گشاید و به پدر خیانت می‌کند و پدرش توسط شاپور کشته می‌شود ولی بعدا شاپور از حق‌شناسی و پیمان‌شکنی فرزند یگانه آگاه می‌شود و گفت: چون تو حق پدر، چنین به ناز پروردت، نشناختی، حق دیگری چگونه خواهی شناخت؟ و بفرمود تا گیسوان بلند او را، که تا به زمین می‌رسید، به دنبال اسبی توسن بستند و در صحرا رها کردند تا بدود به لگد پاره پاره کرد (دبیر سیاقی، ۱۳۷۴: ۷۵).

تهمینه

تهمینه همسر رستم و مادر سهراب است. او که زنی آزاده و سرشار از احساسات و عواطف مادرانه بود؛ چون خبر کشته شدن سهراب توسط رستم به تهمینه رسید:

پس از پور یک ماه مادر بزیت بمرد و به خاکش چه مردم گریست

بیت پاوقی، ص ۲۴۹، ۲

سودابه

هنگامیکه سیاوش به دست افراسیاب کشته شد، رستم به درگاه کی کاوس رفت و او را به خاطر بداخلاقی و همراهی سودابه سرزنش‌ها کرد و آنگاه به سرای سودابه شتافت و:

ز پرده به گیسوش بیرون کشید زبخت بزرگیش در خون کشید

به خنجر به دو نیم کردش به راه نجنبید بر جای کاوس شاه

۲۶۲۶-۲۶۲۷/۱۷۲/۳

نتیجه‌گیری

به موجب «من لم یذق لم یدر» فردوسی شاعری عاشق بوده که شیفته سرزمین و فرهنگ و تاریخ ایران است و همین عشق باعث شده که او اثری بیافریند که هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی بلکه می‌توان گفت یکی از شاهکارهای ادبی جهان باشد و در ضمن پیام و محتوای شعر او هویت، استقلال معنوی، حفظ کیان خویش و غرور ایرانی است. فردوسی عشق را پاک و شرافتمند و انسانی توصیف می‌کند و مسیر عاشقان هرگز غیراخلاقی نیست. حتی رستم وقتی شب هنگام با تهمینه پیوند ازدواج می‌بندد عقیف‌ترین و صحیح‌ترین و رسمی‌ترین صورت‌های اجتماعی ازدواج را عرضه می‌دارد و عشق منحرفی چون عشق ورزی سودابه، سرنوشتی جز رسوایی و سرانجام کشته شدن سودابه ندارد. از این که بگذریم کم کتابی به اندازه شاهنامه زنان بزرگ‌منش در خود جای داده است، که مایه افتخار نوع زن ایرانی باشند. همه صفاتی که موجب آراستگی انسان و زن است در زنان بزرگ شاهنامه دیده می‌شود. ایثار و استحکام شخصیت و پاکی و وفاداری چنان به صورت طبیعی در آنهاست که گویی این خصوصیات با سرشت زن عجین‌اند. حتی زنان ترک، دختران افراسیاب، فرنگیس و منیژه، یا جریره، دختر پیران، چون با ایرانیان می‌آمیزند زیباترین جلوه‌های روح بانوانه را از خود بروز می‌دهند.

در میان عشق شاهنامه و عشق دوران بعد از فردوسی تفاوت عمده‌ای دیده می‌شود، گرچه هر دو در سرچشمه به هم می‌رسند اما به طور کلی عشق در شاهنامه، پرورده وصال است، و در تغزل دوران بعد، پرورده هجر. یعنی ماهیت عشق در گرو کام نیافتگی است. نمونه بارز آن را می‌توان گفت که مجنون است و این هر دو نوع، هر یک زائیده زمان خود هستند.

یکی حاصل دوران گردنفریزی کشور، و دیگری حاصل دوران فرود. اما این وجه مشترک در هر دو نوع باید، مانعی بر سر راه داشته باشد. عشق در مانع، رشد و بالندگی می‌یابد. منتها در دوران باستانی، مانع‌ها از پیش پا برداشته می‌شوند، و کار به وصال می‌انجامد، در دوران بعد بر اثر مانع، عشق در هجر درازمدت، دوام می‌یابد.

و در آخر به بیان چند زیبایی نهفته در داستان‌های عاشقانه شاهنامه می‌پردازیم:

۱. در شاهنامه دانش و خرد و افکار غنایی یعنی دلاوری و تناوری و زیبایی و لطافت زنان به هم پیوند می‌خورد به گونه‌ای که میان عظمت عشق از یک طرف و شکوه پهلوانان از طرف دیگر پیوندی ناگسستنی حس می‌شود.
۲. در داستانهای عاشقانه بر سر راه دلدادگان عاشق و معشوق موانع و بحرانهایی است که قدرت عشق فراتر از آن است که نتواند موانع را بردارد. به عنوان مثال منیژه دختر افراسیاب و بیژن نواده رستم است که عشق بر این بحران فایق می‌آید.
۳. عشق دلدادگان در شاهنامه اغلب پیامدها و وقایع سیاسی یا جنگهای بزرگی را به دنبال دارد؛ چنانچه عشق سودابه و سیاوش اساس جنگها و کینه کشی‌های ایرانیان و تورانیان است. عشق تهمینه به رستم مقدمه تولد سهراب و سرانجام غمنامه رستم و سهراب است و عشق زال و رودابه مقدمه ظهور رستم است.

منابع

۱. قرآن مجید
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۷۳)، نامه نامور (گزیده شاهنامه)، تهران: امیرکبیر.
۳. چوبینه، سجاد، (۱۳۷۷)، حکمت نظری و عملی در شاهنامه، شیراز: نوید شیراز.
۴. حافظ، شمس الدین، (۱۳۸۶)، دیوان اشعار، به شرح حسینعلی هروی، تهران: فرهنگ نشر نو.
۵. رستگار فسایی، منصور، (۱۳۷۰)، فرهنگ نامهای شاهنامه، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۶. رستگار فسایی، منصور، (۱۳۶۹)، بیست و یک گفتار درباره شاهنامه، شیراز: نوید شیراز.
۷. سنایی، مجدود بن آدم، (۱۳۸۹)، گزیده حدیقه الحقیقه، به تصحیح علی اصغر حلبی، تهران: دانشگاه پیام نور.
۸. صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۵)، تاریخ ادبیات ایران، تهران: نشر اندیشه.
۹. عطار، فرید الدین، (۱۳۶۹)، تذکره الاولیاء، به اهتمام محمد استعلامی، تهران: سپهر.
۱۰. عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر، (۱۳۸۰)، قابوس نامه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: سخن.
۱۱. فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوخ، (۱۳۶۳)، دیوان اشعار، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار.
۱۲. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۶)، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: انتشارات قطره.
۱۳. قاسمی، محمدجواد، (۱۳۸۰)، جلوه‌های عشق در شاهنامه فردوسی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا.
۱۴. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، (۱۳۸۱)، رساله قشیری، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تهران: علمی و فرهنگی کتیبه.
۱۵. مدی، ارژنگ، (۱۳۷۱)، عشق در ادب فارسی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۶. مسکوب، شاهرخ، (۱۳۵۷)، سوگ سیاوش، تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۷. مشیری، مهشید، (۱۳۷۶)، عشق و عرفان، تهران: امیرکبیر.
۱۸. منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوص، (۱۳۶۰)، دیوان اشعار، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار.
۱۹. مولوی، جلال الدین، (۱۳۷۴)، مثنوی شریف، به شرح عبدالباقی گولپینارلی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان چاپ و انتشارات.

۲۰. نظامی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۳)، هفت پیکر، تصحیح برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران.
۲۱. _____، (۱۳۳۵)، خمسه، تصحیح وحید دستگردی، تهران: امیرکبیر.

